



بازار و آزادی

مفاهیمی مرتبط اما فریبنده

● قسمت اول

دکتر محمد قلی یوسفی

عضو هیات علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

اقتصاد توسعه: بحث بازار و آزادی، نوع تعامل و ارتباطشان، همواره از مفاهیم مورد مناقشه در علم اقتصاد است. افراط و تفریط هایی که طرفداران این دو مقوله در استدلال های خود بدان مستمک می شوند، سبب گردیده تا کمتر از دیدگاه علمی، منطقی و مستقل از این جهت گیری های این مقوله مورد نقد و بررسی قرار گیرد. مقاله حاضر از جمله مقالاتی است که با دیدگاه علمی و منطقی بصورت همه جانبه موضوع بازار و آزادی مورد بررسی قرار داده است و در حوزه موضوعی از جمله مقالات کم نظیر و لااقل بی نظیر در ایران محسوب می گردد که توسط یکی از صاحب نظران علم اقتصاد، به رشته تحریر در آمده است.

مفاهیم آزادی تبیین می گردد. در بخش سوم رابطه بازار و دموکراسی تشریح می شود. در بخش چهارم و پنجم دولت و دموکراسی مورد بررسی قرار گیرد. بخش ششم به نقش بازار و حساب پس دهی می پردازد. در بخش هفتم، بحث مشارکت و آزادی ارایه می گردد. در بخش هشتم، موضوع مالکیت و آزادی مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد و نهایتاً در بخش نهم نتیجه گیری بحث ارایه می شود.

۲. مفهوم آزادی

به طور خلاصه، آزادی را می توان به دو صورت «آزادی از» و «آزادی به» مورد بررسی قرار داد. اولی توضیح می دهد که آزادی از چه چیز و دومی به آزادی در انجام چه کاری دلالت می کند. فلاسفه آزادی را به دو صورت مفهوم منفی (سلبی) و مثبت (ایجابی) تعریف می کنند. آمارتیا سن، آزادی را از جنبه فرصتی و از جنبه فرایندی مورد بررسی قرار می دهد که در زیر مورد بررسی

یعنی مشارکت داوطلبانه مردم را در بر داشته باشد.

تاکید بر مکانیزم بازار اغلب به این دلیل صورت می گیرد که گفته می شود، زور و اجبار کمتری در بردارد و بیشتر مبتنی بر انتخاب آزاد و مبادله داوطلبانه است. لذا چنین نتیجه گرفته می شود که مکانیزم بازار برای دستیابی به آزادی مناسب ترین راه است، در حالی که مداخله دولت مسیر آزادی را از خط خارج می سازد. اما آیا می توان بازار را با دموکراسی مترادف فرض نمود و اصولاً آیا تاکید بر بازار، بدون مداخله دولت امکان دست یابی به آزادی وجود دارد؟ آیا تاکید بر عدم مداخله دیگران برای آزادی کافی است؟ آیا آزادی خود هدف است یا برای نیل و بهره برداری از آن برای زندگی مطلوب اهمیت دارد؟ اینها سئوالاتی هستند که در این تحقیق مورد کنکاش قرار می گیرند.

برای روشن شدن مطلب، این مقاله در چند بخش ارایه می شود. در بخش دوم مقاله،

۱- مقدمه:

دموکراسی ترکیبی از دو کلمه یونانی دموس (Domos) یعنی مردم و کراتوس (Kratos) یعنی قدرت و حکومت است و معنی آن حکومت مردم یا مردم سالاری است. دموکراسی به معنی نقش و حاکمیت مردم در مقابل نه تنها حاکمیت یک نفر، بلکه حتی در مقابل بهترین نفر و اریستوکراسی است. امروزه دموکراسی شعار همه است. چه کسی است که ادعا نمی کند که دموکراسی چیز خوبی است و کدام سیاستمدار است که ادعا نمی کند که دولت و حکومتی که او عضو آن است دموکرات نیست. تقریباً هرکسی ترجیح می دهد خود را دموکرات بنامد. رژیم ها و دولت های سیاسی از هر نوع در سراسر دنیا، ادعا می کنند که دموکراسی دارند. دموکراسی هاله ای از مشروعیت به زندگی مدرن سیاسی، قوانین و مقررات می دهد و سیاست ها هنگامی توجیه دارند که دموکراتیک باشند.

قرار می گیرند.

۲-۱. آزادی منفی (سلبی) و آزادی

مثبت (ایجابی)

آزادی مثبت (ایجابی) ایده ای است که ابتدا توسط جان استوارت میل بیان شد و به عنوان مفهوم مجزایی از آزادی توسط آیزایا برلین مطرح گردید. این اصطلاح اشاره به فرصت و توانایی در انجام عملی دارد که بتواند پتانسیل فرد را تکمیل کند و در مقابل آزادی منفی، قراردادی که بر نبودن جبر و زور و محدودیت بر سر راه فرد تاکید می کند.

**آزادی اقتصادی، منبع ثروت
مستقل را امکان پذیر
می سازد که در موازنه
قدرت سیاسی و جلوگیری
از تک صدایی و تغذیه یک
جامعه چندصدایی، نقش
مهمی ایفا می کند. اما در
دنایای واقعی، بازار یک
سیستم قدرت سالار است**

آزادی مثبت، اغلب به عنوان آزادی دستیابی به اهداف معینی تعریف می شود. در حالیکه آزادی منفی (سلبی)، اغلب به صورت آزادی از فشار و زور از خارج تعریف می شود. ایده آزادی مثبت اغلب توسط گروه های چپ گرا مورد تایید قرار می گیرد. اما آزادی منفی بیشتر برای آنهایی که متمایل به دیدگاه نئولیبرالیسم هستند مورد توجه قرار دارد. اگرچه همه گروه های چپ و راست این نوع تفکیک آزادی به آزادی مثبت و منفی را قبول ندارند. طرفداران آزادی منفی معتقدند که مداخله دولت با توجیه اینکه دولت بهتر از مردم منافع آنها را تشخیص می دهد موجب سلب آزادی دیگران یا آزادی

منفی می شود. اما طرفداران آزادی مثبت معتقدند که برای دمکراسی نیازی به چنین دولتی نیست. یک دولت دمکراتیک نسبت به خواست مردم واکنش نشان می دهد و نمی تواند خواسته آنها را نادیده بگیرد. به نظر آنها آزادی مثبت به معنی تضمین حقوق مساوی افراد برای آموزش و بهداشت و اشتغال است. اگر آزادی را صرفاً به منزله نبودن مانع خارجی در راه حرکت تعریف کنیم در آن صورت باید گفت که چنین آزادی خاص انسان نیست بلکه شامل سایر جانداران، حیوانات، پرندگان، ماهی ها، آب و سنگ نیز می شود. این تعریف از آزادی منفی (سلبی) فرض را بر آن دارد که انسان و طبیعت مجموعه نیروهای حاضر و آماده ای هستند که فقط باید رام و مطیع شان کرد و به کارشان گرفت. در حالی که جوهر آزادی در تسلط یافتن بر "بوده" ها نیست بلکه در آفرینش چیزهای تازه و توسعه بخشیدن به توانایی های ذاتی انسان و غنی سازی محتوی انسانیت است.

به نظر آمارتیا سن آزادی یک مفهوم تحویل ناپذیر جمعی است. بعضی از جنبه های آزادی مربوط به فرصت هایی است که افراد با آن مواجه می شوند و بعضی دیگر مربوط به فرایندی است که برای رسیدن به هدف در اختیار دارند. این دو جنبه آزادی بر هم، پوشش دارند. اما جانشین یکدیگر نیستند به نظر او اولاً آزادی بیشتر، فرصت های بیشتری را به فرد می دهد تا چیزهایی را که منطقاً ارزشمند است به دست آورد. اساساً این جنبه از آزادی به "توانایی در دستیابی" به اهداف تعریف می شود. جنبه دوم، جنبه فرایندی است و به روش ها و شرایطی مربوط می شود که فرد به هدف خود یعنی دستیابی به چیزهایی که برایش ارزشمند است می رسد. آزادی سلبی صرفاً به آزادی انتخاب مربوط می شود. آزادی ایجابی نه تنها به آزادی انتخاب بلکه به گزینه هایی مربوط می شود که در این آزادی انتخاب می گنجد. هرچه گزینه واقع بینانه تر باشد آزادی ایجابی جامع تر است. در صورتی که صاحبان قدرت در برابر فرد مانع ایجاد نکنند آزادی سلبی

کامل ایجاد می شود. آزادی سلبی حاکی از این است که مثلاً هر کس در یک کشور مثل ایران به دنیا آمده می تواند رئیس جمهور باشد در مقابل، آزادی ایجابی حاکی از این است که کسی در یک محله فقیر یا از شهرهای دور افتاده به دنیا آمده چنین امکانی را تنها روی کاغذ دارد.

نبود اجبار، تنها به جنبه سلبی آزادی اشاره می کند که البته پیش شرطی برای آزادی واقعی است. برنامه اصلاحی آزادی سلبی محدود و مشخص است و شامل لغو محدودیت ها و ممنوعیت های تجاری، دفاع از مالکیت خصوصی، تضمین آزادی های اساسی از قبیل انتخابات آزاد، آزادی بیان، آزادی اجتماعات و جز اینها می باشد.

گفته می شود که با تامین این شرایط، آزادی برقرار می شود. هواداران آزادی سلبی اغلب از دمکراسی غربی در دوران جنگ سرد به عنوان جهان آزاد یاد می کنند. اکثر کشورهای غربی این خواست های حداقل را فراهم آورده اند. اگرچه برای برقراری آزادی به صورت کامل علاوه بر آزادی سیاسی، آزادی اقتصادی به معنای دقیق آن نیز ضروری و حائز اهمیت است. آزادی سلبی دو مشخصه دارد:

اول، حفظ حریم جان و مال مردم به گونه ای که هیچ کس نتواند تعیین کند که مردم برای آن که لایق آزادی شوند چگونه باید باشند.

دوم، آزادی یک حق انفرادی نیست که به خود وابسته باشد بلکه یک درک اجتماعی است و نیاز به اقدام دسته جمعی جهت پاسداری و حفاظت از آن است.

اما این دو، تعاریف جداگانه نیستند بلکه به دو جنبه از یک موضوع یعنی آزادی اشاره دارند. منظور از آزادی در اینجا هر دو جنبه آن است یعنی هر دو، دو روی یک سکه هستند و یکی بدون دیگری ناقص است. آزادی زمانی معنی پیدا می کند که هر دو جنبه با هم دیده شوند. یکی این که فرد باید آزاد از محرومیت بیماری، ناتوانی، ضعف، فقر و نابرابری باشد یعنی فرصت های مساوی برای همه افراد وجود داشته باشد و دیگر اینکه افراد باید بتوانند از فرصت های برابر استفاده

نمایند و هیچ گونه منع، محدودیت، محرومیت و تبعیض وجود نداشته باشد.

بنیادگرایان بازار و بعضی از اقتصاددانان نئولیبرال بر این نظرند که به دلیل تفاوت های جغرافیایی و شرایط اجتماعی، برابری درآمد و یا فرصت نامفهوم است و بیشترین تلاش می بایستی بر فراهم کردن حداکثر آزادی و یا برابری آزادی باشد، اما اینکه فرد با آزادی خود چه کار می کند، مطرح نیست. برای مثال از دیدگاه فریدمن آزادی یک نظام اخلاقی فراگیر نیست در حالی که آمارتیاسن معتقد است که آزادی زمانی اهمیت دارد که انسان بتواند با آن کاری انجام دهد به هدف ارزشمندی برسد اگر نتوان با آزادی کاری انجام داد در آن صورت آزادی معنی و مفهومی ندارد.

شکی نیست که آزادی انتخاب بین گزینه های مختلف یک عنصر مهم رفاه است، اما یک سبد کالا برای مصرف کنندگان مختلف اهمیت متفاوت دارد و به این مسئله بستگی دارد که آیا فرد مصرف کننده انتخاب و گزینه دیگری دارد یا خیر. اگرچه ممکن است از آن اختیارات استفاده نکند یا اینکه آن سبد کالا تنها سبد موجود کالا در بازار باشد و غیره. به علاوه ترجیحات، رفتار و ویژگی های افراد همیشه در اختیار خود فرد نیست. جنس، ژن، هوش و استعداد، محل تولد فرد، تربیت خانوادگی، شیوه پرورش و آموزش افراد و غیره از عهده و کنترل فرد خارج است و عوامل متعددی آنها را تعیین می کنند که از کنترل شخص خارج است همچنین فرایند ارتقای فکری و تجربی، احساسات و عواطف، تمایلات سلامتی درونی و بیرونی، شکل ظاهری و باطنی افراد، الگوهای رفاهی و نیازهای روانی آنها همگی متاثر از عوامل زیادی هستند که همه آنها در اختیار خود شخص نیست. اگر شما به غذا، مسکن یا دارو نیاز داشته باشید آیا این یک انتخاب آزاد یا یک ضرورت اجتناب ناپذیر بیولوژیکی است؟ آیا کسی می تواند انتخاب کند که به غذا نیاز داشته باشد یا همراهی و هم صحبتی با دیگران را نیاز نداشته باشد و یا نیاز به مراقبت های بهداشتی نداشته باشد، بدون اینکه از زیان ها و اثرات مضر آنها در امان

باشد؟ اگر اکثریت مردم بیشتر وقت خود را برای کار کردن جهت تامین نیازهای بیولوژیکی و اساسی خود صرف کنند که این معنی را می دهد که اکثر مردم نمی توانند انتخاب آزاد داشته باشند (این ادعا تحت هر سیستم اقتصادی صحیح است). آنها به دلایل جبری ناچارند بیشتر وقت خود را کار کنند تا غذا، مسکن، خوراک، پوشاک و غیره را برای خود یا فرزندانشان فراهم کنند یا به تامین مخارج ازدواج فرزندانشان بپردازند. برای اینکه بتوانند مانند دیگران توسط مردم پذیرفته شوند و منزوی نشوند!! حتی کسانی که اطلاعاتشان در خصوص

آپارتمان هفتصد طبقه را در کره مریخ بنا نمود و برای ایجاد انگیزه جهت سکونت، آنها را به اقساط طویل المدت به مردم فروخت بدون اینکه وجود هوا و شرایط زیستی در آنجا اثبات شده باشد یعنی بدون این که فرضیات آن با دنیای واقعی سازگار باشد.

انسان وقتی آزاد است که خودش اعمالش را تعیین کند یعنی با علم و معرفت و نه از روی غریزه رفتار کند. یعنی وقتی که محتوی انسانی اش تعیین کننده اعمالش باشد یک فرد زمانی آزاد است که در یک جامعه آزاد زندگی کند اما این بدان معنی نیست که در جامعه آزاد همه انسانها آزادند و یا در جامعه ناآزاد همه انسان



ها دریندد.

جامعه ناآزاد سعی می کند فرد آزاد را در هم بشکند و نابود کند، اما جامعه آزاد فرد را شکوفا می سازد. آزادی ارتقاء دهنده آگاهی انسان است. آگاهی انسان محصول اجتماعی است و آزادی به معنی آگاهی یافتن بر علیت است. آزادی انسان حاصل قرن ها تلاش بشری است و یک محصول اجتماعی است. در روند پیشرفت جوامع به تدریج غرایز بدوی تهی می شود و جای آن را عواطف و دانش ساخته اجتماع پر می کند و انسان به مرور فهم و دانش بیشتری از ضروریات وجود خود و

فیزیولوژی انسانی محدود است نیز به خوبی می فهمند که فکر انسان نتیجه کارکرد مغز و شبکه های پیچیده عصبی است. درست است که انسان ظاهراً آزاد است و می تواند هر کاری را که بخواهد انجام دهد اما آیا واقعاً یک شخص می تواند خواسته هایش را به آسانی تغییر دهد یا مغزو کارکرد آن را تغییر دهد؟ بنابراین، بحث ترجیحات، حق انتخاب و مطلوبیت مقولاتی بسیار پیچیده هستند که دانشمندان اهل فن بارها در استفاده از آن ها هشدار داده اند؟ نمی توان در یکی از کاخ های شمال تهران نشست و به صورت تخیلی

واقعیات اطراف خود پی می برد. آگاهی بیشتر با مسئولیت بیشتر همراه است. انسان منفرد نمی تواند در تنهایی به آنچه می خواهد برسد. او به تنهایی ناآزاد است بنابراین در همکاری با دیگران است که به آزادی دست می یابد. انسان موجودی اجتماعی بوده و لذا آزادی مقوله ای اجتماعی است.

آزادی ظاهری جنگل که در آن هر حیوانی برای خود می جنگد و در مقابل هیچکس تعهدی ندارد از آزادی جامعه انسانی متفاوت است. بنابراین اگر روشنفکری در باید که جامعه تنها ابزار نیل به آزادی است در آن صورت باید روابط حاکم بر جامعه را بشناسد

بنیادگرایان بازار و بعضی از اقتصاددانان نئولیبرال بر این نظرند که به دلیل تفاوت های جغرافیایی و شرایط اجتماعی، برابری درآمد و یا فرصت، نامفهوم است و بیشترین تلاش می بایستی بر فراهم کردن حداکثر آزادی و یا برابری آزادی باشد، اما اینکه فرد با آزادی خود چه کار می کند، مطرح نیست

ودرک نماید. جامعه تا آن حد وسیله آزادی است که خواست های مردم را تامین نماید. تمام اعضاء جامعه خواهان "آزادی از" و "آزادی به" هستند یعنی آزادی از فقر و محرومیت و ناتوانی و بیماری و آزادی در انجام هرکاری که از نظر اجتماعی منع نشده و فرد آن را برای خود مطلوب و مفید می پندارد. یعنی هم آزادی سلبی و هم آزادی ایجابی یا آزادی مثبت و منفی به مفهوم متداول آن ها. داشتن یا نداشتن حق رای یا آزادی بیان از ناآزادی اقشار فقیر، بیکار و محروم به هیچ وجه نمی گاهد. کودکانی که در ایران زاده می شوند تا آن جا که استعدادشان یاری کند می توانند به مدرسه بروند. درست است که قانون علیه تحصیلات عالی افراد وجود ندارد اما اقلیت بسیار معدودی از هموطنان ما بضاعت

آن را دارند که پس از دبیرستان به تحصیل ادامه دهند. ضرورت اقتصادی مانع ادامه تحصیل آنان می شود. بدین لحاظ آنان در این مورد آزاد نیستند. اگر چه قانون مокدی در این راه مانع افراد نیست اما قوانین اقتصادی جامعه ما سرانجام این تحصیلکردگان را متصدی مشاغل کم درآمد می کند که هیچگاه گریزی از آن نخواهند داشت. در این رابطه سوالات زیر مطرح می شود:

۱- اگر فردی خیلی فقیر باشد و نتواند چیزی را که منع قانونی ندارد به دست آورد مثلا؛ یک قرص نان، رفتن به یک مسافرت، یا ارائه شکوائیه و دادرسی در دادگاه، در آن صورت او به همان اندازه آزاد نیست، که از طریق قانون، دولت و زور، نسبت به انجام این کارها منع شده باشد؟

۲- اگر آزادی را عدم مداخله توسط دیگران یا عدم منع و بازدارندگی توسط دیگران تعریف نماییم (آزادی سلبی) در آن صورت آیا چنین نیست که وقتی شرکت ها سیاست ها و ترتیباتی اتخاذ کرده اند که بدان وسیله من نوعی ناتوان شده و از یافتن شغل محروم شده باشم و یا این سیاست ها مانع از آن شده اند که من درآمد و پول کافی برای خرید مایحتاج خود را به دست آورم. در این حالت آیا مکانیزم بازار آزادی را از من سلب نکرده است؟ چه تعداد فارغ التحصیلان دانشگاهی وجود دارند که با مخارج زیاد و صرف وقت طولانی هم اکنون بیکارند و در خانه نشسته اند؟ آیا آنها خود بیکاری و در خانه ماندن را دل بخواهی ترجیح داده اند بلکه مجبور به این کار شده اند؟

۳- اگر نداشتن امکانات مادی به خاطر فقدان ظرفیت درونی یا فیزیکی من باشد که در شکل گیری آن خود نقشی نداشته ام مثلا خود قیافه، کوتاهی یا بلندی، چاقی یا لاغری، زشتی یا زیبایی، هوش، ذکاوت، رنگ پوست غیره را نساخته و یا انتخاب نکرده ام و اگر به این دلایل در موقعیت برابری قرار نداشته باشم و نتوانم از فرصت های مساوی استفاده نمایم و ترجیحات خود را اعمال نمایم آیا حق انتخاب از من سلب نمی شود؟ آیا من آزادم؟ آیا مکانیزم بازار می

تواند در توانمندسازی من کاری انجام دهد؟ ۴- اگر من به دلیل ترتیبات خاصی که دیگران انجام داده اند (گذشتگان از طریق تصرف منابع و امکانات و محروم کردن و غیره) نتوانم کار مناسب به دست آورم و یا از حادثه روزگار در یک خانواده فقیر به دنیا آمده ام و برای تامین مخارج خود و خانواده مجبورم دو شغله و چند شغله شوم که برای من ناصواب، ناعادلانه و غیر منصفانه است و در حقیقت مجبور به نوعی بردگی اقتصادی هستم یا ظلمی بر من روا شده است که در آن خود نقشی نداشته ام آیا در این صورت حق آزادی و انتخاب از من سلب نشده است و آیا مکانیزم بازار در اصلاح این موارد می تواند آزادی و برابری را تضمین نماید؟

۵- اگر به دلیل این که سایرین قدرت خرید بالایی دارند (ثروت به ارث رسیده) و من فاقد آن قدرت خرید باشم و آنها کالاها را از بازار خریداری و جمع آوری نمایند و من به دلیل ناتوانی و نداشتن قدرت خرید محروم شده باشم و آزادی خرید و لذت بردن از آن کالا از من سلب شده باشد یعنی مکانیزم بازار مرا محروم کرده است آیا این خلاف آزادی نیست؟

۶- اگر بازار قادر به برابر نمودن موقعیت اقتصادی افراد نباشد چگونه می تواند برابری آزادی را برای همه ایجاد نماید؟ آیا اصولا افراد نابرابر می توانند آزادی برابر داشته باشند؟

۷- تاکید انحصاری بر بازار ممکن است اعمال زور دولتی را از بین ببرد و مبادلات داوطلبانه و اختیاری را تشویق نماید اما در رفع و از بین بردن جبر و زور ناشی از فقر و محرومیت (و لذا ارزان فروشی کار و محصول) ناتوان باشد، در نتیجه در دستیابی به آزادی به همان اندازه ناتوان می باشد، بنابراین، بازار و آزادی مترادف نیستند و نباید یکی پنداشته شوند. در زیر به تحلیل این موضوع می پردازیم.

۳- بازار و دموکراسی

استفاده از بازار و بنیان دموکراتیک سیاست اغلب تفکیک ناپذیر دیده می شوند. در حالی که دموکراسی و استفاده از بازار ملاحظات

کاملاً متفاوتی دارند و موقعیت های متفاوتی را در ارزیابی اجتماعی ایفا می کنند. در حقیقت دیدن هر دو به عنوان همزاد یا دو نیاز بنیادی توسعه با تضادی همراه است. اگر دموکراسی وجود داشته باشد در آن صورت این به مردم بستگی دارد که تعیین کنند که آیا (و به چه میزان) از بازار استفاده کنند. این یک تناقض است که انتخاب نهادها را به مردم واگذار نماییم و در همان حال جلوی آن انتخاب را بگیریم و اصرار ورزیم که شکل دموکراسی یک نیرویی است که در مقابل آن نمی توان ایستاد در آن صورت سیستم بازار نیز نمی تواند یک شی غیر قابل تغییر باشد. ضرورت تفکیک بازار و آزادی تنها از نظر تئوری نیست که حائز اهمیت است بلکه همچنین در عمل از اهمیت بالایی برخوردار است. البته احتمال دارد که دموکراتیزه شدن موجب حمایت گسترده از بازار شود (نظیر کشورهای سوسیالیستی سابق) اما این بیشتر متناسب با شرایط توصیه می شود و مشروط است.

به علاوه انتخاب بازار اساساً یک انتخاب ابزاری است در حالی که ارزش دموکراسی خیلی بنیادی تر است. استفاده یا عدم استفاده از بازار باید به وسیله اثرات آن توجیه شود، در حالی که نبودن دموکراسی خود مستوجب کیفر است. موقعیت مکانیزم بازار هرچه باشد هرگز نمی تواند با دموکراسی برابر در نظر گرفته شود. انتخاب و بکارگیری بازار در بعضی حوزه ها و عدم استفاده از آن در حوزه های دیگر می باید متناسب با شرایط توجیه گردد. یعنی مکانیزمی ابزاری است که کارایی نسبی آن باید توسط متخصصین بررسی گردد.

تاریخ سرمایه داری مدرن به اواسط قرن هجدهم برمی گردد در حالی که سیستم بازاری از قرن سوم قبل از میلاد مسیح برقرار بوده است. بازار سرمایه داری با اولین انقلاب صنعتی ایجاد نگردید و در دوره جامعه پسا صنعتی نیز از بین نمی رود.

بازار سرمایه داری و دموکراسی ممکن است ویژگی های مشترکی داشته باشند یعنی هر

دو فردگرایی را تقویت کنند و هر فرد انفرادی یک انتخاب عقلایی را انجام دهد و یک شباهت بین استقلال و اقتدار مصرف کننده و اقتدار رای دهنده وجود داشته باشد. در بازار سرمایه داری یک قشر متوسط وسیع از صاحبان دارایی و مالکان ایجاد می شود که نوعاً به دنبال آموزش، استقلال، آزادی شخصی، حقوق مالکیت، حاکمیت قانون و مشارکت در دولت هستند. طبقه متوسط عمدتاً متعهد دموکراسی هستند. در عین حال، گفته می شود که آزادی اقتصادی، منبع ثروت مستقل را امکان پذیر می سازد که در موازنه قدرت سیاسی و جلوگیری از تک صدایی و تغذیه یک جامعه

اگر فردی خیلی فقیر باشد و نتواند چیزی را که منع قانونی ندارد به دست آورد مثلاً؛ یک قرص نان، رفتن به یک مسافرت، یا ناتوانی در انجام شکوائیه و دادرسی و مراحل قانونی در دادگاه، در آن صورت او به همان اندازه آزاد نیست، که از طریق قانون، دولت و زور، نسبت به انجام این کارها منع شده باشد

چندصدایی، نقش مهمی ایفا می کند. اما در دنیای واقعی، بازار یک سیستم قدرت سالار است. یکسان دانستن بازار و دموکراسی به این مفهوم است که شهروندان می توانند آزادانه به چپ و راست رای دهند. این دیگر مهم نیست و تاثیری نخواهد گذاشت. به عبارت دیگر مهم نیست که چه کسی قدرت سیاسی را به دست می گیرد، زیرا آینده مردم، مصرف کنندگان، تولیدکنندگان، کارگران، افراد بیکار، کسبه، زنان و مردان در جای دیگری در "بازار" تعیین می شود. در نتیجه رای تاثیر خود را از دست می دهد و به بحران دموکراسی منجر می گردد.

فریدمن بازار را به عنوان یک سیستم رای دهی می بیند و می نویسد:

" بازار مثل دموکراسی عمل می کند یعنی بازار به نمایندگی از مردم صحبت و عمل می کند". از نظر فریدمن بازار و مبادله همانند یک حوزه انتخاباتی عمل می کند جایی که شهروندان هر ساعت و هر روز رای می دهند کل دنیا را به یک سیستم پارلمانی تبدیل کرده اند در حالی که به نظر آمارتیا سن این ادعا از یک نظریه درست است. اما با توزیع نابرابر حق رای (فرانشیز) همراه است که جنبه غیر دموکراتیک بازار را نشان می دهد. حمایت از مردم سالاری اساساً به این علت است که مردم سالاری ذاتاً و ضرورتاً مخالف نابرابری ثروت (و تقسیم طبقات به دارا و ندار) است اما به نفع نابرابری امتیازات سیاسی نیست.

رای دادن با پول به جای برگه رای ممکن است در بعضی شرایط موثر باشد اما این شیوه از دموکراسی موجب محدود شدن حس کنجکاوی، تفکر، انگیزه و ذهن افراد می گردد و نمی توان به همان روش برای تکنولوژی مورد علاقه خود، موقعیت شغلی استقرار صنعتی، نوع سازمان و انضباط کاری و مدیریتی یا نحوه استخدام و اخراج رای داد. همراهی بازار و سیاست های دموکراتیک در دموکراسی زمانی معنی می دهد که رای دهندگان بتوانند سیاست هایی را که به آنها رای نداده اند نپذیرند به همان شکلی که خریداران با قبول نکردن کالا از حق وتوی خود استفاده می کنند.

تجربه نشان داده است که دموکراسی تنها در کشورهایی دوام آورده که اقتصاد بازاری داشته اند ولی هرگز در کشورهای غیر بازاری دوام نیاورده است. شاید به این دلیل که بعضی از ویژگی های بازار سرمایه داری با نهادهای دموکراتیک سازگارتر است.

اما در این رابطه سه اسطوره خطرناک وجود دارد که باید به آنها توجه شود:

اول این تصور که اگر شرکت های خصوصی بخش اعظم یک اقتصاد را در بر گیرند آن اقتصاد بازاری می شود. تاریخ شواهد زیادی را نشان داده که چنین نبوده است. فیلیپین تحت حکومت مارکوس، اندونزی تحت رهبری سوهارتو از جمله اقتصادهایی هستند که سرمایه داری براساس شرکت های خصوصی

بودند اما آنها سیستم باز اقتصادی نداشتند چنین اقتصادهایی را از نوع "رانت طلبی" می نامند.

باید توجه داشت که سرمایه داری شرط لازم برای آزادی سیاسی است، اما شرط کافی برای آن نیست. میلتنون فریدمن در این رابطه می نویسد:

"تاریخ فقط بیانگر آن است که سرمایه داری شرط لازم برای آزادی سیاسی است اما آشکارا شرط کافی برای تحقق آن نیست. ایتالیا و اسپانیای فاشیست آلمان در ادوار مختلف هفتادسال گذشته، ژاپن قبل از جنگ جهانی اول و دوم روسیه تزاری در دهه های قبل از جنگ جهانی اول جوامعی بودند که نمی توان آنها را از نظر سیاسی حقیقتاً آزاد به حساب آورد با وجود این در هر یک از جوامع مذکور فعالیت آزاد اقتصادی نوع غالب سازمان دهی اقتصادی بود بنابراین کاملاً امکان دارد که نظام اقتصادی داشته باشیم که به طور بنیادی سرمایه داری باشد و نظام سیاسی آن آزاد نباشد."

دوم این که بخش خصوصی یک گروه همگن و یکنواخت نیست که از یک گروه افراد یا سیاست ها دفاع نمایند. بعضی ها برای داخل تولید می کنند بعضی ها برای خارج، منافع آنها را با گروه ها و شرکت های مختلف گره خورده است که نمی توانند از یک سیاست واحد پشتیبانی کنند.

سوم بنیادگرایی بازار است که تصور می شود اگر دولت از اقتصاد دست بکشد بازار بلافاصله ظاهر می شود و به درستی کار می کند. درحالی که در عالم واقع بازار بدون کمک دولت جهت برقراری حقوق مالکیت قوانین و مقررات شفاف، امنیت سرمایه گذاری، گسترش زیر ساخت ها و غیره نمی تواند به درستی کار کند.

اما تاکید یک جانبه بر بازار بدون اصلاح زیر ساخت ها موجب گسترش فقر و محرومیت شده و دموکراسی را از خط خارج می سازد. برابر دانستن بازار و دموکراسی موجب تقویت اقلیت ممتاز و با نفوذ جامعه می گردد.

تجربه کشورهای آفریقایی نشان می دهد که

همزیستی دموکراسی و بازار در شرایط فقر گسترده نامفهوم است و موجب تحکیم بازار و یا دموکراسی نمی گردد. از طرف دیگر تجربه کشورهای شیخ نشین خلیج فارس نشان می دهد که علی رغم تاکید بیش از چند دهه بر مکانیزم بازار و سیاست های آزادسازی تجاری توسعه و گسترش دموکراسی حاصل نگردیده است.

یک مطالعه در این زمینه نشان می دهد که اگر چه اکثریت افراد طرفدار بازار آزاد به دموکراسی نیز علاقه نشان داده اند اما تنها یک سوم کسانی که به دموکراسی اعتقاد دارند طرفدار بازار آزادند.

دال معتقد است که اگر چه دموکراسی یا سرمایه داری سازگارتر است به دلیل رقابت، مالکیت خصوصی، اثرات اجتماعی و سیاسی اما با این حال یکی نیستند. دال معتقد است که بازار و دموکراسی تا حد دموکراسی پلی آرکال با هم پیش می روند اما بعد از این مرحله به خاطر اثر ناپایب اقتصادی و سیاسی سرمایه داری توسعه دموکراسی متوقف می شود. شهروندان از نظر سیاسی برابر نمی گردند و این مسئله بنیان اخلاقی دموکراسی را که برابری سیاسی است زیر سوال می برد. آنچه مسلم است این است که با توجه به شرایط و سطح توسعه کشورها اثرات بازار و دموکراسی متفاوت است.

۴- دولت و دموکراسی

هانتینگتون، انتخابات باز، آزاد و منصفانه را جوهر دموکراسی می داند. به نظر او دولت هایی که به وسیله انتخابات روی کار می آیند ممکن است ناکارآمد و فاسد باشند. اما این کیفیت ها چنین دولت هایی را نامطلوب می سازند. اما آن را غیر دموکراتیک نمی نمایند. این تعریف حداقل دموکراسی برای اینکه معنی دار باشد باید شامل دفاع از حقوق فردی، دارایی ها، آزادی های قلم و بیان، مذهب تشکیلات، سازمان ها و اجتماعات و به طور خلاصه پلورالیسم سیاسی و مدنی باشد.

دموکراسی فرایند انتخاب حاکمان و دولتمردان و یا سیاست هایی است که آنها باید دنبال نمایند. در دموکراسی می توان یک سیاست جامعه و

اقتصاد باز را انتخاب کرد و یا یک سیاست مداخله گرایانه و همین برای انتخاب یک دیکتاتور نیز صحیح است. با این حال نمی توان مشکل تشکیل دولت را از برنامه ها و سیاست تفکیک نمود. دموکراسی سیستم حکومت اکثریت است که در آن هر فرد یک رای مساوی دارد که می تواند سیاستهای یک دولت را انتخاب کند و یا حاکمان را که در برگشت آنها در مورد

سیاستها تصمیم می گیرند. اما دموکراسی با تناقض هایی روبرو است. در حله اول فرض کنید که اکثریت رای دهندگان مایل به برقراری دیکتاتوری یا حاکمیت تک حزبی باشند. مردم مایلند تمام اختیارات تصمیم گیری را به آن فرد و یا آن حزب واگذار نمایند. در این صورت این سوال مطرح می شود که آیا سیستم دموکراسی به خود اجازه می دهد که به صورت دموکراتیک خود را نفی نماید و از بین ببرد؟ اگر اکثریت به یک دیکتاتور رای دهند که او انتخابات را ممنوع نماید در آن صورت دموکراسی به وجود خود پایان می دهد و دیگر دموکراسی نخواهد بود حتی وقتی که اکثریت از دیکتاتوری حزبی و یا فردی راضی باشند. در این حالت دموکراسی در یک مرحله انتقالی به دولت غیر دموکراتیک تبدیل می گردد. از طرف دیگر اگر آنگونه که امروزه مرسوم است اکثریت رای دهندگان از یک چیز محروم شوند و آن پایان دادن به دموکراسی باشد در آن صورت این دیگر دموکراسی نیست زیرا اکثریت رای دهندگان دیگر نمی توانند حکومت کنند، اگر چه ممکن است فرایند انتخابات حفظ شود. اما چگونه می توان نقش اکثریت را در دموکراسی نشان داد، اگر اکثریت نتواند به خواسته خود دست یابد؟

این مشکل تنها در مورد هنگامی نیست که اکثریت به دیکتاتور رای دهند بلکه همچنین زمانی که اکثریت بخواهند یک جامعه باز و آزاد را برقرار نمایند زیرا در آن جامعه آزاد هیچ سازمان انحصاری دولتی نمی تواند وجود داشته باشد، تنها جایی که رای مساوی به دست می آید از طریق تعاونی و همکاری است که همیشه شکل ضعیف سازماندهی بوده است و مستلزم اعتماد و اطمینان و سرمایه اجتماعی است.

ادامه مقاله در شماره بعدی منتشر خواهد شد